



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۷/۲۷

محمد داؤد مومند لالیپوروال

برداشت عالمانه استاد نگارگر در مورد کودتای سرطان



این جانب سعادت شناخت استاد نگارگر را از زمانی دارم که جناب شان اگر اشتباه نکرده باشم، «مضطرب باختری» تخلص میکردند. بعد از فرار از وطن نوشته های شان را برای اولین بار تقریباً سی و پنج سال قبل در اخبار مجاهد ولس، به مدیریت محمد حسن ولسمنشره پیخور یا پیشور مطالعه نمودم. هم چنان جناب شان با مجله انقلابی آئینه افغانستان همکاری قلمی داشتند.

گویند آفتاب آمد دلیل آفتاب، یقیناً استاد نگارگر در حلقه منورین کشور یک چهره شناخته شده هستند و ضرورت به معرفی شخصیت علمی شان دیده نمیشود، ولی قابل یاد آوری است که جناب شان در زمره دانشمندان کشور، شاید وارد ترین شخص در مورد افکار مولانای بلخی باشد و اگر مبالغه نشود، میتوان جناب شان رامولانا شناس قلمداد نمود. انهماک شان در افکار مولانا و در ک ژرف شان از مثنوی، ایشان را به حیث یک سیمای عرفانی و روحانی تجسم میدهد تا به حیث یک سیاست دان مسلکی.

این جانب که اهلیت شاگردی شان را هم ندارم، بعضاً به حیث یک شاگرد جسور با بعضی نظریات و افکار شان موافقت نداشته ام. یکی از آن موارد هم در مورد برداشت جناب شان در مورد لقب اعطایی مردم سمت مشرقی وقت، و لوی کندهار در دوره زمام داری سردار صاحب، در آن ولایات، در مورد خطاب «لیونی سردار» به سردار صاحب بزرگ داؤد خان است که با انعکاس واقعیت های تاریخی، و شدت و استبداد هاشم خانی دوره کار شان موافقت ندارد.

نخست خدمت نگارگر صاحب بزرگوار به عرض برسانم که کشور ما آشیانه وطن پرستان است، وجود همچو وطن پرستان سر فدا، این مرزوبوم و مردمش را، در تاریخ بنام ملت و کشور تسخیر نا پذیر مسمأ ساخته است، بطور مثال در تاریخ معاصر کشور غازی امان الله، شاگرد محمود طرزی بزرگ، که یکی از وطنپرست ترین و عادل ترین زعیم ملی ما پذیرفته شده است، هیچ فردی از کافه ملت افغان وطنپرستی او را با خطاب «لیونی پادشاه» تعبیر نکرده است.

در مورد قهرمان بزرگ معركة تل و نجات کشور یعنی سپه سالار محمد نادر خان، زمانیکه از تبه کاران سقوی، بچه سقو نامرد، تمام اعضا نسوان و کودکان خاندان نادر خان غازی را به حیث یک سپر، علیه قشون وی به گروگان گرفته بود تا با این حيله، جلو شکست و گرفتاری خود را گرفته باشد، غازی محمد نادر خان با تهور عجیبی که در تاریخ جهان نظیر ندارد، امر آتش باری بر ارگ را صادر کرد. مگر ملت افغان این تهور و وطنپرستی بی بدیل نادر بابا را که در تاریخ جهان سابقه ندارد، صبغه صفت دیوانه یا لیونی دادند؟

فرد فرد ملت افغان میدانند که تسمیه لیونی یا دیوانه به وطنپرستان کشور مغایر شعایر و آداب مرسوم ملی و اجتماعی شان است، لذا خطاب «لیونی سردار» به سردار صاحب بزرگ دلیلی دیگری غیر از آنچه آن استاد بزرگوار تفسیر نموده است دارد که شمه ای از آن ذیلا به عرض میرسد:

مردم سمت مشرقی از لشکر کشی بیرحمانه اردو و استخدام جبری اقوام مجاور «کاکای مرحومم درین جنگ نا برابر اشتراک داشت، و داستانهایی از زبان شان شنیده ام» بر مردم مظلوم و محکوم قوم صافی به قوماندانی اعلای سردار صاحب بزرگ داؤد خان خاطراتی نهایت تلخی داشته اند و سردار صاحب را مفتخر به لقب « لیونی سردار » ساختند.

تحقیق دقیق استاد داکتر زمانی به ارتباط این لشکر کشی ظالمانه سردار صاحب بر مردم مظلوم خودش در وبسایت افغان جرمن بدست نشر سپرده شده است، منکران این واقعیت تاریخی و سردار پرستان بت پرست مدارک و اسناد تاریخ محقق بزرگ استاد داکتر زمانی را یک بار دیگر ملاحظه و خود را در زمینه با سواد بسازند.

باری هم سردار صاحب بزرگ متکی به عشق سرشار صداقت شان، یک نانوائی متخلف بد بخت را در تنور انداخته، خاکستر ساخت و گویا عدالت داؤدی و طالبانی امروز را در آن زمان، به منصفه تطبیق گذاشتند. ولی از جنون و عشق وطن پرستی شان بخصوص تحت زعامت خود شان نمیتوان انکار کرد، و برداشت استاد نگارگر در مورد جنون سردار صاحب به وطن، انکار نا پذیر است.

سردار صاحب بزرگ، عاشق وطن و پیشرف و اعتلای کشورش بود، ولی این مستبد منور به اراده مردم خود، اعتقاد نداشت و نظر و اراده خودش به مصداق ادعای یک دانشمند جید به « مثابه قانون» بود و البته مافوق اراده مردم قرار داشت. با ارایه توضیحات مختصر فوق، اکنون یک قسمتی از مطالبی را که استاد نگارگر به جواب شاغلی غلام حضرت خان که خود، شخص، اهل قلم است، نگاشته اند، ذیلا کود میکنم. استاد نگارگر نوشته اند:

"من تبصره جناب غلام حضرت را در باره یک صحبت ویدیوی خود که چند سال پیش در لندن نموده بودم و جناب داکتر صاحب کاظم لطف فرموده، بخش کوتاهی از آن را در کتاب خویش نقل کرده اند خواندم و نکات آتی را خدمت برادر ارجمند غلام حضرت خان تقدیم میکنم:

من در باره هیچکس و هیچ وقت مدیحه سرایی نکرده ام و بعد از این هم نمیکنم. در آن ویدیو من بیش از یک ساعت صحبت کرده ام و جناب داکتر صاحب، بخشی از آن را اقتباس کرده اند. تاریخ نویسان و دیگر قضاوت کنندگان معمولاً در موقف شخصیت های تاریخی نیستند و آنان نتایج بعدی عمل را که در حیطه دانش و تجربه شخصیت تاریخی نبوده است، می بیند و بر معیار آن قضاوت میکنند و به اصطلاح دستی از دور بر آتش دارند و وقتی دست دور بر آتش باشد، گرمای مطلوبی را حس میکند ولی در درون آتش آدم میسوزد.

بطور مثال: اگر داؤد خان میدانست که روزی روس ها با استفاده از حزبی که با ایشان رابطه عقیدتی داشت کودتا میکند و قبل از دیگران داؤد و خانواده اش را میکشد، مسلماً طور دیگری عمل میکرد".

از ادعای بر حق و واقعیهانه فوق الذکر استاد نگارگر به صراحت برملا میگردد که اگر مجنون عشق و طن تحت زعامت خودش یعنی سردار صاحب بزرگ، از عواقب عمل نا مشروع کودتای سرطانی، آگاه میبود، مسلماً طور دیگر عمل میکرد.

کودتای نامیوم و بد فرجام سرطانی به معاونت ایادی و مزدوران فرصت طلب کرملین و رفقا و شخصیت بسیار مرموز تاریخ کشور، یعنی حسن چپ مشهور به « شرق » که در یک روی سکه خودش و در روی دیگر آن جلالر قرار دارد، نه تنها موجب شهادت سردار صاحب بزرگ و اعضاء فامیل جلیل القدرش شد، بلکه تمام آرزو های موصوف را به منظور سر بلندی کشور با خاک یکسان ساخت و نظام جمهوری کودتایی وی که جناب شان آن را برخلاف، تفسیر علمی کلمه کودتا، «انقلاب» نامیدند با تمام دست آورد های آن نه تنها با صفر ضرب ساخت بلکه جای خود را به رژیم های جهمی مزدوران کرملن سپرد و نظام و نام جمهوری تا به امروز به یک سیستم جهمی مبدل گشت و مردم و ملت افغانستان هرگز حیات جنتی «مدینه فاضله جمهوری» را ندیدند.

مفکر بزرگ علامه داکتر اقبال در مورد همچو جمهوریت کذایی بنام و بی محتوا و آبستن از ریا، تقلب، دروغ، تدلیس، تلبیس، عوام فریبی، و دیکتاتوی واقعی و نا معقول، بخصوص در کشور های شرقی، چنین ارشادی دارند:

متاع معنی بیگانه از دون فطرتان جویی ز موران شوخی طبع سلیمانی نمی آید
گریز از طرز جمهوری غلام پخته کاری شو که از مغز دوصد خر فکر انسانی نمی آید

این جانب بالغ بر پنجاه سال قبل تفکر علامه داکتر اقبال را، در لسان اکثریتی ولی یتیم مردم خود چنین منعکس ساختم:

د جمهور له هنگامی نه لیری تبنته

چاری نشی سمولای غلامان

که د زرو خرو شعور سره یو خای شی

حاصل نشی تری یو فکر د انسان

کودتا ماهیتاً مانند اغتشاش، بلوا، شورش و غیره یک عمل غیر مشروع و غیرقانونی و غیر مجاز است. کودتا در هیچ یک از قوانین اساسی کشور های جهان به شمول رژیم های محصول کودتا، به حیث یک عمل مشروع رسیدن به قدرت و خدمت به کشور و ملت شناخته نشده است.

به قول شهید ملت لوی میوندوال که قربانی آمال بزرگ و وطن پرستانه خود، توسط مزدوران کرملین و رفقای «حسن چپ» گردید، در مورد کودتا ارشادی دارند که: « کودتا یک دزدی سیاسی است».

من به حیث یکی از داؤد شناسان و ارادت مندان سردار صاحب بزرگ که از دوران تعلیم در لیسه حبیبیه با ایشان توسط شهید ویس داؤد مکاتبه داشتم، به این عقیده هستم که سردار موصوف یک سرمایه سیاسی برای کشور بود و ممکن در یک حالت اضطرار و یا ناکامی حکومت شهید محمد موسی شفیق که یقیناً از نیوغ سیاسی بر خور دار بود، به حیث یک ناجی به درد کشور میخورد و نباید کشته میشد.

کودتا پرستان با حمایت عمل نامشروع کودتای سرطانی و ابرام غیر علمی شان مبنی بر مشروعیت کودتا در حقیقت مهر تأیید بر شهادت داؤد خان میگذارند که زهی ذلالت و ضلالت فکری شان است و بس.

کودتای سرطانی کاملاً در موازات منافع و مطامع اتحاد شوروی قرار داشت و تصور اینکه این کودتا بدون موافقت دولت شوروی صورت گرفته است، غیر از تصور ساده لوحانه و احمقانه چیز دیگری تلقی شده نمیتواند. چطور ممکن است در افغانستان کودتای صورت پذیرد که از یکطرف سرمایه گذاری بزرگ شوروی را درین

کشور به مخاطره اندازد و از طرفی هم مخالف منافع و مطامع اتحاد شوروی در منطقه و جهان باشد؟ از طرفی هم چطور ممکن است که یک مجنون وطن، خود به اراده ملت خود اعتقاد نداشته باشد، وطن طرف است و مردم مظلوم، وطن پرستان واقعی افغانستان را برای مردم افغانستان میخواند، نه افغانستان را برای افغانستان، زعمی که به اراده ملت و مردم خود احترام و اعتقاد نداشته باشد، چطور ممکن است همچو زعمی را به عنوان مجنون وطن قلمداد کرد؟

بخاطر دارم حدود شصت یا شصت سال قبل «نخیر شصت سال قبل» پیامبر ناسیونالیزم آسیایی و بنیان گذار بزرگ نهضت عدم انسلاک داکتر عبدالرحیم احمد سوکارنو رهبر اندونزیا به افغانستان تشریف آورده بود و در پارک شهرنو بیانیۀ بسیار مهیجی ایراد کرد که مردم افغانستان تا آن زمان همچو بیانیه را نشنیده بودند.

مرحوم سوکارنو ضمن سخنان خود گفت که "شاروال شما گفت که من یک شخصیت بزرگی هستم، ولی شاروال شما غلط میگوید، من بزرگ نیستم بلکه ملت من بزرگ است، اگر ملت من نباشد من هیچ چیز نیستم."

برای من در آن زمان این سعادت میسر شد که در زمره سامعین مجلس باشم و تا زنده هستم این خاطره از یادم نخواهد رفت.

باید خاطر نشان ساخت که مرحوم داؤد خان در محاسبه خویش با همراهی خود با مزدوران کرملن مرتکب بزرگترین اشتباه تاریخ زندگانی خود گشت و با اعمار پل کودتای سرطان و دخالت مزدوران کی جی بی زمینه کودتای پرچمی و خلقی را تسهیل بخشید.

مظاهر اشتراک وابسته گان کرملن در کودتا چنان آفتابی بود که دانشمند ترین و متقی ترین عضو خاندان سلطنتی یعنی استاد محمد عزیز نعیم پسر سردار محمد نعیم خان را واداشت که از کاکای خود سردار داؤدخان بپرسد که: "آیا در کودتای سرطان به صورت آشکار یا زیر پرده تفاهمی با اتحاد شوروی صورت پذیرفته است و یا نه؟" سردار داؤد خان خدا را حاضر و ناظر دانسته و از همچو تفاهم انکار میکند.

آیا سردار پرستان، پاسخی به این سوال دارند که کدام عوامل، استاد محمد عزیز نعیم را مجبور ساخت که همچو سؤال نهایت ثقیلی را مبتنی بر شک و تردیدش در مورد ماهیت و ملی بودن کودتا، از کاکای بزرگوار خود به عمل آورد؟

جای تأسف نیست که یک شخصی به ظرفیت و نام و نشان و غرور فردی و ملی مانند داؤد خان، در نیمه شب مانند داره ماران با یک عده اراذل و اوباشان بی خدای مزدور پرچمی و خلقی همدست شده یک نظام قانونی کشور را مانند بچه سقو سرنگون سازد و کودتای خفاشانه سرطانی خود را مخالف تمام تفسیر علمی و مترقی علم سیاست، انقلاب نام گذارد؟

نتیجه اینکه کودتای سرطان به یآوری مزدوران کرملین چنان یک عمل غیر وطن پرستانه بود که یک مجنون واقعی وطن هرگز به همچو عمل ضد ملی مبادرت نخواهد ورزید.

در حالیکه یک عده دانشمندان محترم و جید افغان جرمن، سازش داؤد خان را با ایادی کرملن مانند حرکت خمینی در ایران، به حیث یک حرکت تاکتیکی قلمداد میفرمایند.

کجا خمینی، یکی از بزرگترین و متنفذ ترین امام و شخصیت های روحانی شیعیان جهان معاصر و کجا داؤد خان بیچاره که سر انجام بدست اوباشان و ارذال پرورده دست خودش به شهادت رسید و انقلاب ادعایی اش با خاک دان خاک یکسان شد و یار و مدد گار و مشیر و مشاور و کودتا چی زیر پرده یعنی «حسن چپ» به سر زنده و به بلند ترین مقامات دولتی نایل آمد.

استاد بزرگوار محمد عزیز نعیم هم چنان مدعی هستند که حلقه نزدیک به کاکای بزرگوار شان، ماهیت مزدوران کرملین را از رهبر مخفی نگه داشته بودند.

به نظر ایجانب مهمترین مهره این حلقه، به جز حسن چپ «معروف به شرق» کسی دیگری بوده نمیتواند. متأسفانه بسیاری از کودتا پرستان حاضر نیستند که موقف و نظر خود را صادقانه و وجدانی در مورد حسن چپ ابراز دارند و در زمینه از جبن سیاسی و اخلاقی کار میگیرند زیرا میدانند که روده حسن چپ دقیقاً به کجا ها بستگی دارد.

خلاصه اینکه به فرموده استاد نگارگر، اگر سردار صاحب بزرگ از عواقب تباه کن کودتای خود واقف میبود هرگز به همچو عملی دست نمیزد و امروز شاید مسیر حیات سیاسی کشور به غیر از این میبود که میبینیم. الغیب و عندالله!

تشکر از شاعلی محترم استاد نگار گر، شاعلی محترم استاد کاظم و شاعلی محترم غلام حضرت خان که نوشته های شان منبع الهام این نوشته گردید.

قابل تذکر میدانم که گروه متنفذ سردار پرستان از نشر این مقال مستدل و منطقی «البته در چشم صاحب نظران و نه کودتا پرستان کور دل» به هراس آمده و با سراسیمگی کاملاً عیار، از نشر این مضمون در وب افغان جرمن جلوگیری نمودند. مگر ممکن است واقعیت های مسلم سیاسی تاریخ حیات خود را که ما خود شهود عینی این واقعات هستیم با غل و زنجیر سانسور پنهان ساخت؟

این خیال است و محال است و جنون

با عرض حرمت و شکران بی پایان،

پایان